

نقدی بر سخنان اعلیحضرت

قسمت سوم

تشت بجای همبستگی ملی

با آنکه سخن به لطف آب است کم گفتن هرسخن صواب است

امیر فیض - حقوقدان

موقعیت نابرابری و تضاد در بیانات

موقعیت تضاد و یا نابرابری در اظهارات اشخاص بطور کلی و در بیانات اعلیحضرت بطور خاص موضوعی است که به توضیحی نیاز دارد .

در بیانات اعلیحضرت، هم تائید و تنفیذ انقلاب ۵۷ وجود دارد و هم تنقید و محکومیت آن. هم تائید و خواستار فدراتیو شدن کشور وجود دارد و هم نفی آن. هم تائید حراست از قانون اساسی وجود دارد و هم نادیده گرفتن آن. هم تداوم سلطنت و تصدی خودشان به سلطنت وجود دارد و هم نفی آن. و مشابهات ضد و نقیض دیگر که فصل را بدون نیاز مفصل میسازد.

این توضیح در این جهت است که ببینیم حکم منطق در تضاد کلام و تاثیر آن بر ثالث کدام است؛ و آیا میتوان به آن جنبه ناسخ و منسوخ داد و سخن دوم را ناقض سخن اول گرفت و قال قضیه را کند یا خیر؟

حرف و سخن گفتن یک نوع ایجاد حق و نفع و ایجاد موقعیت برای شنونده است؛ و اگر شنونده به آن اعتبار داد، یعنی عملی انجام داد که حکایت از رضایت او باشد آن حرف، برای گوینده ایجاد تعهد میکند و در واقع بصورت یک عقد اخلاقی و وجدانی و گاه الزام آور در میآید. در اینجا است که انکار بعد از اقرار مسموع نیست و در تطبیق مورد حرف و اظهارات اشخاص ایجاد رسوبی میکند که با حرف متضاد بعدی پاک شدنی نیست.

مگر اینکه کسی که میخواهد اثر سخن قبلی خود را زائل کند و خود را از محوطه اثرات آن سخن جدا سازد به اثبات مراتبی متوسل شود که دفاع از خود محسوب و قبول آن هم با شنونده است؛ ضرب المثل (مست بودم اگر فلان گفتم ...) بازگو کننده رفع اثر حرف و سخن از گوینده است و کسیکه تعهد منجزی دارد ابطال تعهد او ممکن نیست مگر به حکم دادگاه و یا موافقت متعهد له، در کلام آشنا:

کسیکه خود را بدهکار به کسی میداند، با گفتن سخنانی معارض، از تعهد و بدهکاری خلاص نمیشود.

بنابراین:

قضیه بالا یعنی سخنان متعارض، در قاعده ناسخ و منسوخ جایگیر نیست؛ زیرا ناسخ و منسوخ نسبت به حکم است که ممکن است ناشی از قانون و یا شرع باشد و نمیتواند ارتباطی با شخص پیدا کند و برعکس، توجه اقرار و یا انکار به شخص است نه به موضوع.

نتیجه اول

نتیجه اولی که از اشاره فشرده بالا روبروی ماست، شناخت موقعیت حقوقی اظهارات اعلیحضرت است که متضمن قبول تصدی سلطنت و وفاداری به قانون اساسی مشروطیت در سالهای نخست، با اظهارات بعدی ایشان که متناقض با اظهارات نخستین ایشان در نهم آبان سال ۱۳۵۹ (۲۵۱۹) است.

از آنجا که بیاناتشان در نهم بهمن سال ۱۳۵۹ (۲۵۱۹) ماهیت حقوقی و تعهد رادارد لذا اظهارات مغایر با آن نمیتواند ناسخ تعهد نهم آبان ایشان گردد و از آنجا که تعهد نهم آبان حکم نیست و تعهد است لذا شامل <انکار بعد از اقرار نافذ نیست> میگردد.

نتیجه بالا میتواند پاسخ اعتراض کسانی باشد که دو ادعا دارند یکی اینکه میگویند چرا رضا پهلوی وضع خودش را روشن نمیکند و اعتراض دوم آنها این است که رضاپهلوی که خود را یک فرد عادی میداند چرا دست از سرشان برنمیدارند و در مقام متصدی و مسئول سلطنت خطاب و مورد انتقاد قرار گرفته و میگیرد. (یک بام و دو هوا)

نتیجه دوم - تشتت بجای همبستگی

نتیجه دوم به آشکاری نتیجه اول نیست؛ و آن رابطه ناهنجاری ها و ناهماهنگی های بیانات اعلیحضرت با تفرقه و گسیختگی ایرانیان خارج از کشور است.

مردم بطور طبیعی دارای اعتقادات مختلف و متضاد هستند چنانکه این مهم رادادبیات حکیم مولوی و بیت بابا طاهر میتوان خواند:

متاع دین و کفر بی مشتری نیست گروهی آن و گروهی این پسندند

با وجود اختلاف در باورها، عقاید، سنت ها، زبان و فرهنگ معهذاً وحدت جوامع و همبستگی آنها از واحد خانواده تا کشور، در کلیت به حالت یگانگی قابل ملاحظه است.

از آنجا که یکی از عوامل وحدت و یگانگی جوامع عامل رهبری است لذا میتوان گفت که نقش و رفتار رهبری بزرگترین عامل وحدت و یگانگی جوامع است؛ بنابراین کلمات و بیانات رهبر جامعه ملات واقعی اتکا و همبستگی مردم بحساب میآید و اگر ملات مزبور کار آمد نباشد، بجای اینکه مردم را هماهنگ کند آنها را از هم جدا میسازد. و سخنان رهبر عامل اصلی تشتت، هیجان، دشمنی و پاشیدگی در گروه آن رهبر خواهد شد.

مهمترین عاملی که در سخنان رهبر سبب کارآمد تفرقه و دشمنی و بی اعتباری و حتی بی اعتنائی میگردد تضاد در بیانات رهبران است، که سبب شقه، شقه شدن گروه و جماعت میگردد، و در سطح بین المللی موجب مسخره و تحقیر صاحب سخن میشود.

توماس فرید من در نیویورک تایمز نوشت:

«اروپائیان بوش را بمناسبت تناقض در گفتارشان مسخره میکنند».

(تایمز ۲۷ سال ۱۳۸۳)

در سطح داخلی نمونه آنرا میتوان در همین شورش ۵۷ دید که بازرگان گفت: «ما در پایان حرکت اول و پیروزی انقلاب، ضد انقلاب نداشتیم بلکه در خارج و داخل با تسهیل و توحید و تسلیم و توفیق روبرو بودیم < (صفحه ۷۴)

در سالهای نخست و تا آن زمان که اعلیحضرت به دام سخنانان بی محابا و معارض با حقانیت سلطنت و سوگند قبول سلطنت گرفتار نشده بودند؛ ایرانیان خارج از کشور خالصا، مخلصا طرفدار تداوم سلطنت و پادشاهی ولیعهد بودند و اسناد مبارزه شامل تظاهرات و نشریات سند این حقیقت است.

همان اسناد و ادامه آن تا به امروز نشان میدهد که از همان زمان که اعلیحضرت در مسیر مخالف سوگند قبول سلطنت قرار گرفتند و با بیاناتی از قبیل ارجاع رژیم آینده کشور به همه پرسی و بی اعتبار دانستن قانون اساسی و اظهار مسرت از پیروزی احتمالی جمهوریخواهان، بی تفاوتی سلطنت و جمهوری و از همه مهمتر تائید و تنفیذ شورش ۵۷ بعنوان یک «انقلاب اصیل» حرکت کردند، مخالفان جمهوری اسلامی در خارج از کشور به تشنت و اختلاف و حتی دشمنی گرفتار شدند؛ و شخص اعلیحضرت هم با بیاناتی گروهی از ایرانیان که خواهان وفاداری اعلیحضرت به سوگند نهم آبان ماه سال ۵۹ (۲۵۱۹) بودند را مورد بی مهری و طرد اعلام فرمودند، در واقع آتش دشمنی بین ایرانیان را شعله ورسلاختند و ایرانیان خارج از کشور که چشم و امید ایرانیان داخل کشور بودند به چند شقه تقسیم شدند. گروه کثیری قید مبارزه علیه جمهوری اسلامی را زدند، گروهی به تبعیت از بیانات اعلیحضرت سلطنت و حقانیت آنرا مختوم و اعلیحضرت را از تصدی سلطنت برکنار شده و ایشان را رضا و یا شاهزاده خطاب کردند و کارشان به آنجا کشید که وفاداران به حقانیت و مشروعیت قانون اساسی و انتقال سلطنت به ولیعهد را هم به سخره گرفتند، و بالطبع هر گروهی هم یک صدر و رئیس پیدا کرد و شد آنچه که امروز میبینید که جانشین آن وحدت و یکپارچگی ایرانیان در سال نخست مبارزه شد.

موضوع نگران کننده این بود؛ در حالیکه شخص اعلیحضرت پرچم وحدت و همبستگی را بنمایش در آورده بودند (امروز فقط اتحاد) ولی در عمل با بیاناتشان آنچه هم که بطور طبیعی و به اعتبار فرهنگ و اخلاق ایرانی عاملی برای همبستگی ایرانیان به حساب میرفت متلاشی میفرمودند.

عجیب اینجاست که شخص اعلیحضرت خودشان آگاه بودند که پیامهای متضاد و نا هماهنگ تا چه اندازه درد سر ساز است.

ایشان در مصاحبه بابی بی سی فوریه سال ۱۳۸۳ (۲۵۴۳) در مقابل سوال اینکه آمریکا چکار باید بکند و چگونه از مردم پشتیبانی بنمایند؟ اعلیحضرت فرموده اند: «مسئله با فرستادن پیامهای ضد و نقیض و سردرگم کردن این کار عملی نیست».

آیا با بیانات ضدونقیض و سردرگم کار مبارزه اعلیحضرت عملی است؟

در مصاحبه با فیگارو اعلیحضرت در مقابل این پرسش که آیا جمهوری خواهان به همبستگی با سلطنت طلبان خواهند پیوست؟ پاسخ اعلیحضرت: «خیر جمهوریخواهان به سلطنت طلبان نخواهند پیوست»

اعلیحضرت میدانستند و اکنون هم میدانند که در فرهنگ ایران شاه فر ایزدی و مظهر وحدت و اتحاد و یگانگی است و وقتی شاه در آن جایگاه قرار نگرفت از اتحاد وحدت و همبستگی هم خبری نیست.

اعلیحضرت در سال ۱۳۷۷ (۲۵۳۷) در گفتگوی با مسئولان رسانه های گروهی لوس آنجلس فرمودند: «یک تغییر ماهوی بطور کلی در رفتار نیروهای سیاسی خارج از کشور باید بوجود بیاید».

(مشروح درسنگر اول بهمن ماه ۷۷)

تغییر ماهوی مورد علاقه اعلیحضرت با بیانات متشت و آزار دهنده ایشان به صاحبان عقاید و تحقیر

وعاق آنها تحقق یافت؛ و اینها همه در شرائطی بود که فقط شعارنمایشی همبستگی در فضای سیاسی ایرانیان خارج از کشور، ظنین داشت یعنی کج دار و مریز؛ یعنی سنگ رابسته و سنگ را گشوده اند، و وعده های همبستگی هم مرتبا (حتا با سرود های آهنگین خواننده ها) داده میشد از جمله:

«همه امکانات از خود مردم برخواهد خواست، فقط باید به آنها امید داد. راه، از همبستگی و اتحاد میگذرد و بیش از این به هیچ کاری نیازی نیست»

(مصاحبه بابی بی سی سال ۱۳۸۳)

«اتحاد و اتفاق ملی گرایان بهمنی است که بر سر رژیم ضد ایرانی خمینی فرو خواهد افتاد»

(۲۲ بهمن سال ۶۸)

در تائید اینکه شعار همبستگی بعلت فقدان اصالت با استقبال مردم روپرو نشد.

گزارشگر روزنامه نیویورک تایمز در مقاله ای بقلم آقای الین اسکویلینو در سال ۱۳۸۰ (۲۵۴۰) نوشت «رضایهلوی در این ۲۰ سال بارها ایرانیان رابه اتحاد فراخواند ولی موفقیتی نداشته است».

در حالیکه حقیقت موضوع این بوده است که همبستگی ملی وهویتی ایرانیان خارج از کشور را شخص اعلیحضرت بابیاناتشان از هم پاشیدند، و آنقدر این بی سامانی نمایان بود که عده ای فرصت طلب نام فعالیت سیاسی خودشان را همبستگی ایرانیان گذاشتند؛ یعنی ایرانیان با فرهنگ و زبان وهویت مشترک، آنقدر شوریده و نا متجانس و متفرق هستند که یک شامورتی بازی آمده تا آنها را همبسته کند. آیا از ابتدای مبارزه علیه رژیم غاصب این تشنت و در بدری وجود داشت؟

(فراموش نشود که آن شامورتی باز به هوای اعتباری که آمریکا برای همبستگی ایرانیان منظور داشت به فکر همبستگی افتاد نه مسائل سیاسی و فلسفی مبارزه).

طراح طرح تشنت

فرهنگ وهویت و سنت ایرانیان موید آن است که ایرانیان به رهبری شاه یک ایمان قلبی و یک تربیت نفسانی دارند، ملات یگانگی تبارهای ایرانی و ملت کنونی ایران در طول تاریخ پراز فراز و نشیب، همان عامل رهبری معنوی پادشاه است؛ این مطلب اساسی برای آمریکائی ها امری نامعلوم نبود در اسناد

سفارت آمریکا به اهمیت و استواری مقام و منصب شاه در اتحاد و یگانگی و فرمانبرداری از شاه اشاره صریح شده و میرساند که گزارش موضوع دقیقاً به وزارت امور خارجه آمریکا منعکس شده است.

جمهوری اسلامی و آمریکا دقیقاً میدانستند که برای فلج کردن این اصل تاریخی و هویتی ایرانیان یعنی جمع شدن به دور پادشاه باید از شخص پادشاه استفاده کنند؛ و او باشد که دانه های زنجیره اتصالات تاریخی وحدت ملی و یگانگی که به شاه مربوط میشود را بگسلد؛ که دیدید اعلیحضرت با بیاناتشان و ایجاد صف بندی، تشمت همراه با دشمنی را جایگزین ساختند.

در نهایت مبارزه به حالتی در آمد که بسیاری از میدان مبارزه به کنار رفته اند (تائید اعلیحضرت) و بسیاری هم در کنار مبارزه حضوری، بی رونق دارند و کمی هم آخرین فریاد ها را میکشند، آنهم روی کاغذ و قادر به گفتن نیستند، و درست وصف الحال مبارزه در این دوبیتی قابل ملاحظه است:

ترک میدان کرده اند مردان ز تکلیف نبرد زان همه بی اعتنائی ها که از شه دیده اند

سروران و حامیان، عزالت گرفتند و سکوت بابسی افسوس کز راهی که بادل رفته اند

بگذارید یک شهادت از سنگربیاورم:

در سالهای نخست مبارزه ایرانیاری که سنگرمیگرفت اعتراض کرد که واژه اعلیحضرت همواره با واژه همایونی مصرف میشود، چرا سنگر به این مهم توجه ندارد - سنگر هم به آن مهم توجه کرد و کلمه اعلیحضرت همایونی را بکار گرفت (سنگر از ابتدا واژه همایونی را در کنار اعلیحضرت بکار میبرد، یادم نیست به چه علت و کدام سنگر بود که فراهم کننده اعتراض آن ایرانیار شده بود).

در سالهای بعد یعنی آن زمان که اعلیحضرت از نظر عقاید سیاسی از این رو به آن رو شدند - همان ایرانیار گفته بود: <هروقت کلمه اعلیحضرت را از عبدالرحمن میخوانم دلم میخواد سر عبدالرحمن را بکنم آخرین لیاقت دارد که اعلیحضرت نامیده شود>.

بیانات و اظهارات خام اعلیحضرت، این چنین ایرانیان شاه دوست را دشمن و دشمنان را شاد ساخت.

تشبیهی که میتوان آورد همانند این است که کسی در نهایت تاریکی، نور بسیار ضعیفی میبیند و با تحمل مرارت و زحمت خودش رابه آن نور میرساند که فرجی تصور میکند ولی درمییابد که منبع، نور واقعی نیست و کرم شب تاب است.

هم امروز که این تحریر منظم میشود شعارتزین شده ای «جاوید ایران» از ناحیه کسی منتشر ساخت با این مضمون.

<خائنین کسانی هستند که رضاشاه کبیر و شاهنشاه آریامهر را تائید میکنند ولی پشت به شاهزاده رضاپهلوی میکنند>.^۱

خوب چه عاملی سبب این واقعیت ناخوشایند شده است جز بیانات و تصمیمات اعلیحضرت که باباورهای پیروان شاهان پهلوی و سند هویتی ایرانیان همخوانی ندارد، چرا باید ایرانیانی که شاهان پهلوی را تائید

۱ - نوشته جاوید ایران را در آخر نوشته ببینید. ح-ک

و تجلیل میکنند به فرزند شاهنشاه آریامهر که قانونا پادشاه شناخته میشود و خود آن فرزند هم گفته است «عنوان رسمی من پادشاه ایران است» همان تجلیات شاهان پهلوی را مزین ایشان نمیکند؟ آیا جوابی هست جز بیانات و اصرارهای ناموجه شاهزاده! در پایان دادن به حقانیت رژیم سلطنتی ایران و تناقضات در کلام ایشان و پشت کردن به تداوم اجرائی قانون اساسی و سلطنت مشروطه ایران که شاهان پهلوی خاصه شاهنشاه آریامهر سخت کوشا و معتقد به حفظ و تداوم سلطنت بوسیله ولیعهد بود و سلامتی و جاناش را فدای این مقاومت کرد (حرف این تحریر در این مورد نا تمام است).



فکر نکنید که طرفداران جمهوری از برنامه تحمیلی به اعلیحضرت مبنی بر ایجاد تشنت بجای همبستگی مخالفان آگاه نبودند. بابک امیر خسروی از حزب دمکرات مردم ایران، و بیژن حکمت از جمهوریخواهان در کیهان لندن بشماره ۴۸۷ دوم دیماه نوشتند:

<دستیابی و همصدائی و همسوئی میان گرایشهای گوناگون از چپ گرفته تا جمهوریخواهان ملی و طرفداران پادشاهی گمراه کننده است و تصویر غیرواقعی در ذهن القا میکند.>

شاپور بختیار در سخنرانی خود بمناسبت سالگرد مشروطیت سال ۱۳۶۸ (۲۵۲۸) گفت:

<فکر همبستگی مخالفین رژیم در خارج از کشور به توصیه خارجیان است.>

خارجیان یعنی آمریکائی ها که میدانند و در اسناد سفارت آمریکا گزارش شده که ایرانیان روحا آماده همبستگی بایکدیگر نیستند و اضافه شده: <وقتی ۵ ایرانی جمع شوند ۶ نظریه خواهند داشت> طرح همبستگی برای ایرانیان میدهند آیا هدف همبستگی بوده و یا تشنت؟

طرح همبستگی مخالفین تنها بصورت طرح ویا ترغیب اعلیحضرت بوسیله عوامل آمریکا نبود بلکه چنان طرح آشکار و جدی بود که بنوشته روزنامه نیویورک تایمز بنقل از گزارش تحقیقاتی سنای آمریکا؛

<هدف دولت آمریکا از پرداخت میلیون ها دلار به احمد مدنی ایجاد انتلافی میان گروههای تبعیدی و پیروان آنها بوده است> (شماره هفتم ماه مارچ ۱۹۸۲)

بمناسبت تخصیص همین بودجه سنگین برای همبستگی بود که همه فعالیت‌ها زیر عنوان اتحاد و همبستگی خود نما شدند و «کنگره همبستگی ایرانیان» برای جذب اعتبار مالی آمریکا سر از میدان مبارزه درآورد.

۲

نتیجه این تحریر

این تحریر گفت و سعی داشته ثابت کند که عامل انشقاق، تشنت و فروریختن وحدت و یگانگی سلطنت طلبان و نیز بخشی از مخالفین جمهوری اسلامی و جایگزینی دشمنی و کینه توری و تلاشی مبارزه، بیانات نسنجیده وزیران آور اعلیحضرت در زمینه های مختلفی بود که با باور و اعتقاد سیاسی سلطنت طلبان بر حقانیت و مشروعیت تداوم اجرائی قانون اساسی مشروطیت و پادشاهی رضاشاه دوم تناقض آشکار داشت

و اما بعد دنباله نقد بیانات اعلیحضرت

اعلیحضرت در این مصاحبه برای اولین بار به موضوعی اشاره میفرمایند که میتواند کلیدی باشد برای شناخت علت بیانات متضاد و تشنت آور، ایشان میفرمایند:

«من ۳۵ سال است روزانه ۴ ساعت با کنشگران داخلی و خارجی و شخصیت های سیاسی خارجی و مردم و حتی رانندگان تاکسی صحبت میکنم و خیلی چیزها یاد گرفته ام».

با موافقت خوانندگان این تحریر، ادامه آن به فرصت آتی.



----- Original Message -----

From: JavidIran(PeymanM)

To: A Undisclosed Recipients (Javid)

Sent: Wednesday, April 01, 2015 5:38 PM

Subject: RE: javid sardar shahriyar reza pahlavi

این توهین آمیزترین شعاری است که تا بحال خوانده ام.

هرکس مسئول رفتاری که با او می شود است.

از اواخر سده ۱۹ متفکرانی مانند نیچه؛ آلبِرکامو، کارل یاسپرس، سیمون دوبوآر، فلسفه ای را بانی شدند که با موضوع انسان آغاز می شود نه صرفا اندیشیدن موضوعی.

۲ - این گروه برای اینکه نشان دهد از گروه های همبسته تشکیل شده است هر شخص از اعضای خودش را صاحب یک «سازمان تک نفری» کرد و از زمان تشکیل «جبهه هماهنگ ملی مبارزان» این سازمان های تک نفری را در لیست خود وارد میسازد تا سیاهی لشکر معنی بدهد. این راستی داستان است ولی «انشقاق دهنده ها» را خوش نمی آید. ح-ک.

در هستی‌گرایی نقطه آغاز، «فرد» به وسیله آنچه «نگرش به هستی» یا احساس عدم تعلق و گم‌گشتگی در مواجهه با دنیای پوچ (انطور که آن دانشمندان نگاه فلسفی داشتند) نامیده می‌شود مشخص و شناخته می‌شود.
این فلسفه «اگزیستانسیالیسم» خوانده شد.

بنابراین در کنار گفته‌های دانشمندان ایرانی دانشمندان و متفکران غربی هم «فرد» را آغاز هرگونه نگرشی میدانند.

چه باید کرد، نخستین پدیده مغزی است که انسان (فرد) درپیش روی خود دارد. هر دانشی مقدم بر هر عملی است. واقعا بایستی فهمید قانون، کتاب دینی، یا قانون اساسی از ما (فرد) چه می‌خواهد. حقیقت آن چیزی نیست که ذهنی است بلکه حقیقت آن چیزی است که در قالب تفکر خردگرایانه قرار دارد. چطور زندگی کردن و چطور مردن مسئله است. آن کس که انکار میکند فراتر از دیگر انسان‌ها عمل میکند و بایستی دستورهای او را همه عمل کنند خردمند نیست بلکه یک خودخواه به تمام معنا در زندگی است.

دانشی که بایستی در زندگی هرانسانی بکار بیاید مهمترین چیزی است که باید در دید هر انسان با تجربه و با خردی قرار بگیرد.

در اثری از داستایوفسکی داستان مردی را می‌خوانیم که نمی‌تواند در جامعه خویش قرار بگیرد، جامعه‌ای که به او و اطراف او و به آموزش‌های اجتماعی او مربوط می‌شود و از هویتی که برای خودش ساخته است ناراضی است.

شوربختانه رضا شاه دوم (اعلیحضرت) در قالب مردی که نمی‌تواند در جامعه‌ای که به ایشان تعلق دارد و با وجود سوگندی که به آن خورده‌اند قرار بگیرند و بارها با گفته و عمل خویش این «ناراضیتی» را ابراز داشته‌اند.

بنابراین مقایسه ایشان با پهلوی اول و پهلوی دوم بسیار مقایسه ناموزونی است چرا که پهلوی اول و دوم هر دو در قالب آن جامعه‌ای که به قانونش سوگند خورده‌اند قرار دارند که هیچ فراتر و پیش‌تر از آن قدم بر میدارند ولی پس روی‌های پهلوی سوم رنج آور است.

در سایت ۱۴۰۰ مطلبی در رابطه با افتخار ژاپن از روی داستان زندگی ژنرال آگرن آمریکایی که در ژاپن به کسوت «سامورایی» درآمد و در جنگی که بین سامورایی‌ها (سربازان وفادار و ملی‌گرای ژاپن) و امپراتور رخ داد سامورایی بزرگ‌مرد. ژنرال آگرن که در آن جنگ شرکت داشت شمشیر آخرین سامورایی را برای شاه آورد.

سامورایی‌ها تا آن زمان ۱۱۰۰ سال با افتخار و در خدمت مردم در قالب هفت مرام:

- وظیفه و احترام به جلال و شکوه (گوو)
- دادگستری و سیرت اخلاقی (گنی)
- بی‌ریایی کامل و مطلق (را‌ای)
- رحم و دلداری (جین)
- دلاوری و رشادت قهرمانی (یو)
- افتخار و احترام (منی‌یو)

زندگی کردند.

امپراتور شمشیر دشمنش، سامورائی، را میپذیرد؛

«بمن بگو، او چگونه مُرد؟» امپراتور پرسید.

«اجازه بدهید بشما بگویم او چگونه زندگی کرد» آگرن پاسخ داد.

ما توشه ای را که باخود حمل میکنیم شیوه زندگی مان است نه شیوه مُردنمان یا در نگاه مولانا و عارفانی نظیر او زندگی، تلاش ها و رویاهای انسان سراسر طنز است! چرا که انسان نا آگاهانه همواره به جست و جوی چیزی است که پیشاپیش در وجودش نهفته است!

اما این نکته را درست زمانی می فهمد که به حقیقت می رسد! نه پیش از آن!

اعلیحضرت (پهلوی سوم) شوربختانه از «حقیقت» فرار می کنند. «حقیقت» برای اعلیحضرت اتیان سوگندی است که ادا کرده اند، وصیتی است که پدر آریامهرش در رختخواب مرگ میفرماید «من سرنوشت ایران را به قانون اساسی و ولیعهد می سپارم».

ای کاش هریک از ما مانند یک سامورایی ژاپنی فکر میکردیم.

داستان سامورایی را در اینجا بخوانید.

<http://www.1400years.org/pdf&show/JapanPrideModernite.pdf>

ح-ک

From: @gmail.com]

Sent: 01 April, 2015 9:29 AM

To: undisclosed-recipients:

Subject: javid sardar shahriyar reza pahlavi

